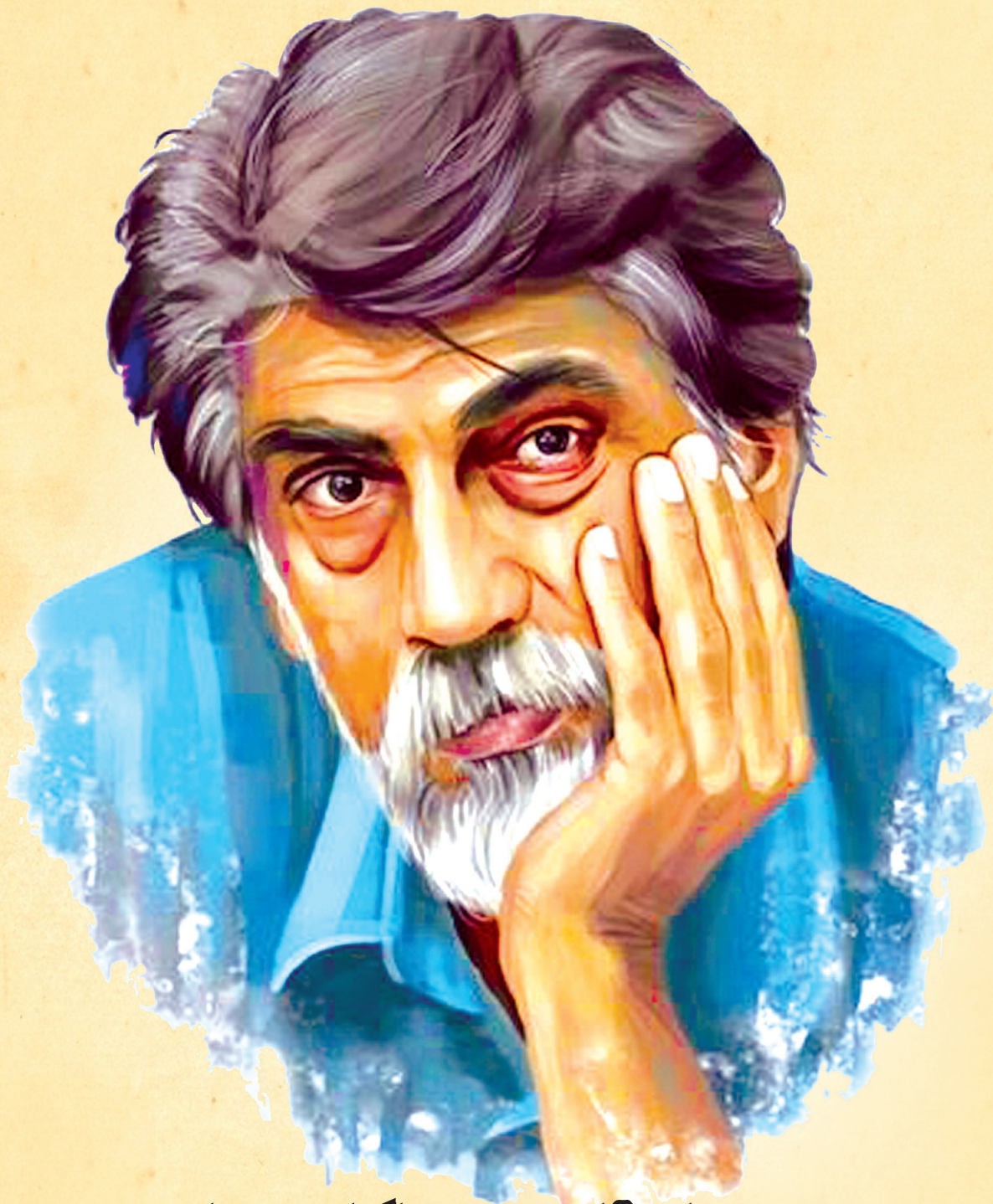


می خولمست چنان که شب خسته خواب را
 می جویمت چنان که لب تشنه آب را
 حتی اگر نباشی، می آفرینمت
 چنان که التهاب میلان سراب را



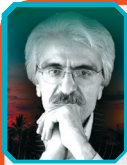
شماره ادبی-هنری روزنامه اطلاعات
 سه شنبه ۱۶۰۲ - سال نود و نهم - شماره ۲۸۷۹۸



به یاد ۸ آبان، روز سفر ناگهانی قیصر امین پور

تو تنها قیصری بودی که...

به یاد ۸ آبان، روز سفر ناگهانی قیصر امین‌پور



• جلال رفیع

تو تنها قیصری بودی که...

و هرکسی «تو» بی دارد. اگر «تو»ی خویش را شمع بالین ببیند، آرام خواهد سوخت و آرام خاموش خواهد شد.

قیصر امین‌پور، با همه دردهای جسمی و روحی‌اش و با همه تلاطم و تموجی که در ژرفای دریای درونی‌اش داشت، خاموش شد. اما اکنون نه فقط شمع مزار خویش است بلکه بر مزار هر زنده و مرده‌ای نیز که با او پیوندی داشت، شمع روشن کرده است.

قیصر امین‌پور را نخستین‌بار در شبی از شب‌های سال ۶۱ هجری در خانه دوست دیدم؛ در خیابان دماوند، در خانه فتح‌الله جوادی. ساعد باقری و سهیل محمودی و شاعران دیگری هم حضور داشتند.

چشم انتظار سیدحسن حسینی هم بودیم که نیامد. هرکس سخنی گفت و سروده‌ای خواند. مرا نیز ناگزیر وا داشتند به فرو رفتن در حال و احوال شیدایی و شوریدگی خویش در آن ایام.

به شوخی گفتم: همین «هال» که فی‌الحال در آنیم، کافی است. گفتند: «فی‌الهال» هم می‌توان حال کرد. تماشای چشم و چهره شاداب قیصر، بیش از همه مرا واداشت به خواندن، که چشم و چهره تو حجت موجه ماست!

آن شب، در نخستین دیدار، «بی‌تو بسر نمی‌شود» مولانا را با همان آهنگ و آوا خواندم که چند سال پیش از آن در خلوت غیراختیاری از دهان عبدالوهاب شهیدی در برنامه تلویزیونی سال ۵۵ هجری شنیده بودم.

روز وداع با قیصر امین‌پور نیز هوای آن دیدار نخستین در دلم افتاد. دوست دارم همان «آواز آغاز» را به عنوان «آواز تشییع»، دوباره در خانه دوست، یعنی در دل خودم، به جای فاتحه‌ای که حتی قرائت لفظ آن را هم هنوز برای او باور ندارم، باز خوانی کنم:

بی‌همگان بسر شود، بی‌تو بسر نمی‌شود
داغ تو دارد این دلم، جای دیگر نمی‌شود
باغ من و بهار من، خمر من و خمار من
صبر من و قرار من، بی‌تو بسر نمی‌شود
بی‌تو نه زندگی خوشم، بی‌تو نه مردگی خوشم
بار غم تو چون کشم؟ بی‌تو بسر نمی‌شود

که کلام ناتمام من
آوازه خوان کوچه افسوس،
افسوس غم تو باشد.
ای شعر مجنون،
ای شعر حکمت!
تقدیر تلخ زمانه این بود
که کلام ناتمام ما
شرح قیصری
برفوس الحکم تو باشد!

روز سه‌شنبه هشتم آبان ۱۳۸۶، هیچ خبری تلخ‌تر و تکان‌دهنده‌تر از این نبود که «قیصر شعر ایران آرام گرفت». خبر رهایی روح متعالی او (قیصر امین‌پور) که روح متعالی شعر پس از انقلاب بود، دیگر کوتاه نبود.

خبر هم بلند بود، بلند بالا بود، به بلند بالایی خود او. آه، ای حافظ، اگر تو نبودی چه می‌شد؟ چه می‌شد اگر در این بیت زیبای تو سکونت نمی‌یافتیم؟! آرامش و انقلاب، هر دو در این بیت، موج می‌زند:

به روز واقعه تابوت ما ز سرو کنید

که می‌رویم به داغ بلند بالایی

هم‌زبان حال قیصر امین‌پور بر دوش دوستان همین بود، هم زبان حال دوستانی که او را مشایعت می‌کردند. هر دو، هر سه، هر چهار و (به قول خودش چهارم شخص مفرد) نیز می‌توانستند این حافظانه پر رمز و راز را با هم بخوانند.

قیصر امین‌پور، سهراب شعر انقلاب بود و فروغ شعر پس از انقلاب، سهراب به هر دو معنای آن. هم به آن معنا که در سهراب انقلاب طلوع کرد و هم به آن معنا که در جوانی قربانی شد. زندگی، سرانجام با همه قوت و قدرت قیصری‌اش در آوردگاه مرگ، خنجر در پهلو، پشت برخاک می‌ساید. دریغ بود و دریغ است و دریغ خواهد بود، اما حکایت همان است که آن مرد بگفت و جمیع اولیا نیز بگفتند:

جهان پیر است و بی‌نیاد، از این فرهادکش فریاد
که کرد افسون و نیرنگش ملول از جان شیرینم
جهان فانی و باقی فدای شاهد و ساقی
که سلطانی عالم را طفیل عشق می‌بینم
شب رحلت هم از بستر روم تا قصر حورالعین
اگر در وقت جان دادن تو باشی شمع بالینم

نام تو الهام است

نام تو از همان آغاز

برقاف قله نشست.

تو تنها قیصری بودی

که در امپراتوری عشق

به نامت سکه زدند.

و جلال الدین رومی

حکم شاعری‌ات را امضا کرد.

بغض پدر بزرگ

- تاریخ قلب قاب گرفته -

در دل شکست و گفت

می‌دانم می‌دانم

تمام قیصرها خائن‌اند

جز قیصر امین!

جز قیصری که به خونخواهی ناموس خاک

برخاست

و بر دروازه غیرت دزفول ایستاد

و لفظ ناخوش چاقوی جنگ را

مانند لفظ ناخوش موشک

تکه تکه کرد

واژه واژه کرد:

- چ مثل چکامه

- آ مثل آینه

- قاف مثل عشق!

- و قلبی که حرف آخر عشق را

حرف اول خود می‌دانست.

تو تنها قیصری بودی

که تعظیم به پای بوس نامت نشست

و به آن افتخار کرد.

و گر نه ما پیش از تو

نام نامی هیچ قیصری را

بی‌آن دو حرف نغز نخستینش

بالا نمی‌آوردیم!

و بعد از تو نیز.

یادت هست؟...

گفتی: «دل داده‌ام بر باد، بر هرچه بادا باد،

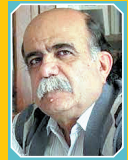
مجنون‌تر از لیلی، شیرین‌تر از فرهاد»؟

اکنون اما،

ای شعر شیرین،

ای شعر شهید!

تقدیر تلخ زمانه این بود



جُنگی از جُستارها

دکتر میرجلال‌الدین کزازی

از شاهنامه تا مثنوی معنوی

می‌توان گفت که آموزه‌ها، رهنمودها و اندیشه‌های فردوسی، بیشتر در جهان امروز به کارمان می‌آید تا آموزه‌های مولانا. زیرا فردوسی در شاهنامه هم از آن دید که سخنور اندیشمند است و هم در ساختار فرهنگی و اندیشه‌ای شاهنامه که از آن فردوسی نیست، یادگار گذشتگان است؛ آموزه‌هایی دارد که در این روزگار بیشتر به کار ما می‌آید.

آنچه مولانا می‌گوید، آزمونی درونی و فردی است. چه بسیار ارزنده است. اما به کار ما می‌آید برای آنکه خود را چونان فرد بشناسیم، بی‌رویم و بسازیم. اندیشه‌های کسی مثل مولانا را همگان نمی‌توانند ورزید. زیرا که شایستگی‌ها، توانش‌ها و زمینه‌هایی می‌باید باشد که در همگان نیست. اما اندیشه‌های فردوسی در شاهنامه این سری و اجتماعی است.

ما برای این که جامعه و جهان خود را به شایستگی بسازیم، می‌توانیم از شاهنامه بهره ببریم. اما اگر ما بخواهیم جهان و جامعه خود را بر پایه آموزه‌های مولانا بسازیم، هر دو را از دست خواهیم داد. برای این که مثنوی کتابی برای ویژه‌گان و برجستگان و شایستگان سروده شده است. یکی از آموزه‌های نخستین و بنیادین صوفیانه این است که ناشایستگان و نالاهان را نمی‌باید به جهان درویشان راه داد. آن همه پروا و رازپوشی در اینکه مبادا رازها به دست نامردم، نالاهل، ناشایست بیفتد. از اینجاست:

هر که را اسرار حق آموختند

مهر کردند و دهانش دوختند

کمترین کیفر آنان که راز نمی‌پوشند، همان است که بر حلاج رسید:

گفت آن یار کزو گشت سردار بلند

جرمش این بود که اسرار هویدا می‌کرد

به پیر می‌کده گفتم که چیست راه نجات

بخواست جام می و گفت راز پوشیدن

کتابی مانند مثنوی، کتاب نهان‌گرایی است. اما شاهنامه نه تنها کتابی ایرانی است و به کار ما ایرانیان می‌آید که کتابی جهانی است. اما نباید فریفته پیکره شاهنامه شد. شاهنامه هرگز نامه نبرد نیست. درست است که پیشینه شاهنامه را گزارش نبردهای بزرگ می‌سازد. اما آموزه‌هایی که ما آشکارا از زبان فردوسی یا نهان در بافتار درونی شاهنامه از او می‌ستائیم، پرهیز از جنگ است. آشتی و دوستی با دیگران است.

در هیچ نبردی در شاهنامه، ایرانیان آغازگر و پیشگام نیستند. همیشه دیگران اند که زمینه نبرد را فراهم می‌آورند. از اینجاست که شاهنامه از روز پدید آمدن در جان ایرانیان نشسته است.

با شاهنامه زیسته‌اند و با آن سر بر بالین مرگ نهاده‌اند. اما مثنوی کتابی بوده است که در خانقاه‌ها و در میانه انجمن‌های بسته می‌خوانده‌اند. برای اینکه از آموزه‌های آن بهره ببرند. وگرنه به پاس زیبایی و چیستی ادبی آن، همگان آن را می‌خوانند.

به پاس شناخت بیشتر فردوسی و مولانا، شاهنامه و مثنوی مقایسه و بررسی هر دو لازم است. ساختار درونی و سرشت شاهنامه و مثنوی هر دو یکی است. یکی حماسه بیرونی پهلوانی است و یکی حماسه درونی و درویشی. گذشته از این ما به همانندی‌های دیگر در میان شاهنامه و مثنوی می‌رسیم اما آن همانندی‌ها در هر ساختار ادبی دیگری یافت می‌شود.





یادداشت های پراکنده

محمد صالح علا

معجزه باهم بودن در سینما

آدمی درست شده از خوراکی که می‌خورد، نوشابه ای که می‌نوشد، هوایی که نفس می‌کشد. آدمی درست شده از کتابی که می‌خواند، کوچهای که در آن قدم می‌زند، خواب‌هایی که می‌بیند.

آدمی درست شده از کارهایی که می‌کند یا نمی‌کند، حرف‌هایی که می‌زند یا نمی‌زند، موسیقی‌یی که می‌شنود، فیلم‌هایی که می‌بیند. و در این میان، سینما، فلسفه و عشق، پدیده‌هایی الهام بخش‌ترند.

خوشبختانه سهمیه ما از جوانی، سینما بوده. سینما جایی است که ما را در معجزه با هم بودن قرار می‌دهد، که فضیلت انسان در با هم بودن است. به ویژه با هم بودن فرهنگی - زیباشناختی که سینما کاخ پادشاهان دست‌تنگ، کاخ عاشق‌های دل‌تنگ است. کسی که فیلم را در سینما می‌بیند، با کسی که فیلم را در جای دیگری می‌بیند، تفاوت دارد. چنان‌که انسان سپیده‌دم با انسان هنگام غروب تفاوت دارد.



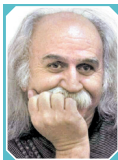
ما دائماً عضوی از یک جامعه‌ایم. در سینما ما عضوی از یک گروهیم. اما اگر همان فیلم را در تلویزیون یا روی دستگاه بینیم، دیگر یک گروه نیستیم. البته برخی می‌گویند هستیم؛ مثل مسافرائی که در یک ایستگاه اتوبوس انتظار می‌کشند. زیرا آنها هدف مشترکی دارند، اما ارتباطی با هم ندارند. احساسی هم به هم ندارند. و کسانی مانند «فردریک فورسایت» می‌گویند ما تا زمانی که ارتباطی با هم نداشته باشیم، در تعریف گروه جا نمی‌شویم.

پس تماشای فیلم در سینما، ما را در یک جامعه قرار می‌دهد. زیرا با هم احساساتی می‌شویم، غمگین می‌شویم یا شادمان می‌گردیم و به فهم نشانه‌های مشترک می‌رسیم. که سینما مجموعه‌ای از نشانه‌هاست. چلانده‌ای از نشانه‌هاست. که «پیرگوف» می‌گوید: چیزی زیباست که با کمترین نشانه، بیشترین تعادل را بیافریند.» و سینما تراز تعادل در زیبایی است.

اصولاً سینما دیوار سفیدی است که به ما می‌گوید سر این خط را بگیر و با من بیا تا تو را به جایی دورتر از آنجا که بادها رفته‌اند ببرم و این جادوی سینماست. در این دنیا هیچ کس بیرون از قصه خود نیست. و سینما ما را به درون قصه دیگری می‌کشاند.

زمان را فراهم می‌کند تا در عالم خیال به آنچه نداریم برسیم یا آنچه نیستیم باشیم. آنجا دیگر هم خردمان هستیم و هم دیگری. آن نفر که با او همذات‌پنداری می‌کنیم، او عاشق شود، ما هم عاشق می‌شویم. مشت بخورد، مشت می‌خوریم. مشارالیه خوشبخت باشد، ما هم خوشبخت می‌شویم. دست کم تا وقتی فیلم تمام نشده، خوشبختیم. کشته شود، کشته می‌شویم.

سینما تنها جایی است که می‌توانیم ناظر مقتول شدن یا مرگ خود باشیم. برای خودمان گریه کنیم یا از نو به دنیا بیاییم، از نو عاشق شویم. با آن که بیشتر عاشقش بوده‌ایم، بارها زندگی کنیم، بارها به پای هم پیر شویم و باز خودمان را می‌بینیم که جوان و تازه و چابک به دنبال او می‌دویم.



حسن فرازمند

تقویم ادب و هنر به روایت یک قرن انتشار روزنامه اطلاعات - ۷۸

برگزاری یادبود هفتصدمین سال درگذشت مولانا در تهران

۸ آبان ۱۳۳۶

در چنین روزی درجیده اطلاعات اعلام شد: «امروز، روزمولوی، شاعر و عارف بزرگ ایران است.»

در این خبر تصریح شده است که: «بعد از ظهر امروز، مجلس یادبود هفتصدمین سال درگذشت مولانا در دانشگاه تهران برگزار شد. شاه در پیام ارسالی خود به این مراسم گفته است: این ارمغان آنقدر با ارزش است که مقامات ایران که ملت ایران اگر هم به جز این هدیه ای به عالم ادب و فرهنگ بشریت نداده بود، دین خود را از این جهت در برابر تاریخ ادا کرده است.»



موافقت انجمن آثار ملی با ساخت مجسمه سعدی

۸ آبان ۱۳۳۷



در چنین روزی در خبری درجیده اطلاعات اعلام شد: «انجمن آثار ملی با ساخت مجسمه کوچک تمام قد و نیم قد سعدی توسط ابوالحسن صدیقی، استاد مجسمه ساز، موافقت کرد و قرار تهیه وساخت ۲ مجسمه بزرگ مرمری و یکی نیم قد با اوبسته شد که در تهران و شیراز نصب خواهد گردید.»

در باره سازنده این مجسمه ها یعنی استاد ابوالحسن صدیقی باید بگویم که اونقاش و مجسمه ساز برجسته ایرانی و از شاگردان استاد کمال الملک است که در سال ۱۲۷۶ در محله عودلاجان تهران متولد شد.

از جمله آثار این استاد می‌توان به تندیس فردوسی در میدان فردوسی تهران، تندیس خیام در پارک لاله تهران، تندیس حکیم ابوالعلی سینا در میدان آرامگاه وی و همدان و البته تعدادی آثار برجسته دیگر از جمله در کاخ موزه سبز اشاره کرد که از او یک هنرمند اسطوره ساخت و عنوان پدر مجسمه سازی معاصر ایران را برانده اش نمود. در سال ۱۳۷۰ کمیسیون ملی یونسکو در ایران تصمیم گرفت که از آثار استاد صدیقی عکس برداری کند و کتابی منتشر نماید که در سال ۱۳۷۳ به چاپ رسید. صدیقی یک سال پس از انتشار این کتاب در ۲۰ آذر ۱۳۷۴ در سن نود و هشت سالگی در تهران درگذشت.

نمایش فیلم «سرگذشت ورت» در تهران

۸ آبان ۱۳۳۸



در چنین روزی در اعلانی در جریده اطلاعات آمد: «به زودی فیلم سرگذشت ورت، که به فارسی دوبله شده است، در سینماهای تهران اکران خواهد شد.»

کتاب «سرگذشت ورت» از جمله آثار گوته شاعر بزرگ آلمان است که در دهه ۳۰ توسط استاد نصرالله فلسفی ترجمه شد و براساس این اثر، فیلم دیگری هم به نام «گوته جوان در عشق» در سال ۲۰۱۰ به کارگردانی فیلیپ اشتولتسل ساخته شد که از بازیگران آن می‌توان به الکساندر فلینگ، میریام استین و موریس بلایتریو اشاره کرد. این یک نسخه داستانی از وقایع سال‌های اولیه زندگی یوهان ولفگانگ فون گوته است که بر پایه رمان او «رنج‌های ورت جوان» شکل گرفته است که همان سرگذشت ورت است.

گوته در کتاب سرگذشت ورت، با ترجمه ای متفاوت، از رنج‌های جوانی به نام ورت می‌نویسد که بی‌شبهت به دوران جوانی خودش نیست. از دنیای درون انسانی با رفتاری متفاوت، کمی پیچیده و البته شدیداً عاشق‌پیشه می‌نویسد. ورت رنج می‌کشد، چون عاشق بانویی به نام «لوته» است که نامزد دارد. رنج می‌کشد چون دستش به او نخواهد رسید. توصیفات بی‌نظیری که از رنج درونی راوی داستان ارائه شده است، آن قدر زیباست که این اثر کوتاه را به شاهکاری در ادبیات تبدیل کرده است. این رمان، بزرگ‌ترین موفقیت ادبی گوته به شمار می‌رود و در میان آثار این ادیب بزرگ آلمانی، بیشترین ترجمه را به خود دیده است. متن فرانسوی این اثر را ناپلئون هفت بار خوانده است.



اکران فیلم «پنجره» در دوسینمای تهران

۸ آبان ۱۳۳۹



در چنین روزی اطلاعات اعلام شد که فیلم «پنجره» برای اولین بار در دو سینمای کریستال و دیانا به نمایش می‌آید. در اعلان مذکور یادآوری شده است: «در این فیلم که محصولی است از کمپانی «آر-ک-او-رادیو»، بازیگرانی چون: باباراهیل، بویی دریسکول، آرتور کندی و روت رومان به ایفای نقش پرداخته‌اند.»

پنجره یک فیلم سیاه و سفید در سبک‌های سرقت و درام به کارگردانی «تد تزلف» است که در سال ۱۹۴۹ منتشر شد. تد تزلف، پیش از این، فیلم‌بردار بیش از ۱۰۰ فیلم، از جمله بدنام اثر آلفرد هیچکاک بود. بعدها این فیلم سه مرتبه بازسازی شد که دو تای آنها با نام‌های «شاهد عینی» در ۱۹۷۰ و «ماجرای رموز» و «پرالتهاب» در ۱۹۸۴ موفق‌تر بودند. این فیلم برنده چهار جایزه ادگار آلن پو برای بهترین فیلم، نامزد دریافت جایزه اسکار برای بهترین تدوین، نامزد دریافت جایزه آکادمی هنرهای سینمایی و تلویزیونی بریتانیا «بفتا» برای بهترین فیلم در سال ۱۹۵۰ و نامزد دریافت جایزه انجمن نویسندگان آمریکا برای «بهترین درام آمریکایی» بوده است.

برگزاری نوزدهمین کنسرت انجمن فیلارمونیک تهران

۸ آبان ۱۳۳۳



در چنین روزی درجیده اطلاعات اعلام شد که نوزدهمین کنسرت مخصوص اعضای انجمن، روز دوشنبه ۱۰ آبان، ساعت ۷ نیم بعد از ظهر در تالار اداره کل هنرهای زیبای کشور، واقع در خیابان کمال الملک، برگزار خواهد بود. ضمناً به اطلاع دوستداران موسیقی علمی و اعضا می‌رساند

که دفتر انجمن، روزهای شنبه هر هفته، از ساعت ۵ الی ۷ بعد از ظهر، واقع در خیابان شاه مقابل باشگاه ارامنه، شماره ۸۰۴ برای نام نویسی و دادن هر گونه اطلاعات باز است.

در باره انجمن فیلارمونیک تهران باید خاطر نشان کنم که این انجمن اساننامه اولیه اش در سال ۱۳۳۲ نوشته شد و حسین علاء به عنوان رئیس افتخاری برگزیده شد. در پیشرفت فعالیت‌های انجمن فیلارمونیک تهران افرادی همچون: ادوارد ژوزف، «جواد امینی»، «آذین فر» و «طاهری» نقش برجسته‌ای داشته‌اند. لازم است ذکر شود که در برخی منابع، بنیان نهادن انجمن فیلارمونیک تهران در آبان سال ۱۳۳۲ را به «ادوارد ژوزف» نسبت داده‌اند و نوشته‌اند که در سال ۱۳۳۹ حشمت سنجری رهبر ارکستر فیلارمونیک تهران شد.

فیلارمونی واژه‌ای یونانی است به معنی دوستدار هارمونی یا موسیقی. موسیقی در آغاز، ویژه دربار پادشاهان بود. بدین ترتیب از قرن نوزدهم میلادی، مردم عادی، خود ارکسترهای فیلارمونیک را بنیان گذاشتند. برای نمونه مردم وین در قرن هیجدهم می‌خواستند که موسیقی درباری را بشنوند. از اینرو یک انجمن فیلارمونیک بنیان کردند.

در سال ۵۷، بیشتر موسیقیدانان، ارکستر فیلارمونیک تهران را ترک کردند و فعالیت‌های انجمن پایان یافت. در سال ۱۳۸۳ مرده با یگان، همسر حشمت الله سنجری و رئیس هیأت مدیره انجمن فیلارمونیک ایران از برگزاری مراسمی به مناسبت پنجاهمین سالگرد تأسیس انجمن خبر داد. در این هنگام، شهرام هدایت مدیر امور اداری، حسین دهلوی، حسن ریاحی، مرده با یگان، محمد طاهری، تهمتن یلدا، ژانت لازاریان، اعضای هیأت مدیره انجمن را تشکیل می‌دادند. همچنین مشاوران عالی هنری انجمن، مصطفی کمال پورتراب، محمد سریر و جواد امینی بودند.



• رضا صائمی

به بهانه چهل و یکمین جشنواره فیلم کوتاه تهران

بخت بلند پشت فیلم کوتاه



چهل و یکمین جشنواره فیلم کوتاه تهران به کار خود پایان داد. گرچه خیلی‌ها از سطح کیفی آن راضی نبودند، اما همچنان اگر امیدی هم به سینمای ایران باشد، به همین فیلم‌های کوتاه آن است که ظرفیت بالایی برای آینده بلند داشته باشد.

بسیاری از منتقدان و کارشناسان سینما معتقدند که فیلم کوتاه ما خیلی جلوتر از سینمای بلند داستانی قرار دارد. هم از حیث فرم و زیبایی‌شناسی و هم از منظر مضمون و محتوا. موفقیت‌های فیلم‌های کوتاه ایرانی در جشنواره‌های مختلف جهانی، خود گواه بر این مدعاست.

یکی از دلایل این رشد را می‌توان در برگزاری هفتمین جشنواره‌های فیلم کوتاه دانست. بسیاری از فیلمسازانی که امروز به‌عنوان کارگردان‌های معروف در سینمای داستانی شناخته می‌شوند، روزی از فیلم کوتاه آغاز کردند. آنها با ساختن فیلم کوتاه، دروازه مشق فیلمسازی کردند؛ اما این همه قصه نیست.

به این معنا که ساخت فیلم کوتاه، صرفاً مقدمه و تمرین و دستگرمی برای ساختن فیلم‌های بلند نیست، بلکه خودش به‌عنوان یک گونه مستقل از فیلمسازی، واجد ارزش و اعتبار است و چه بسیار کارگردان‌هایی که تمام عمرشان را صرف ساخت فیلم کوتاه کرده‌اند.

درواقع، فیلم کوتاه، طفیلی فیلم بلند نیست و خود حیاتی مستقل دارد. به عبارت دیگر، برای ساخت فیلم کوتاه باید زبان و سبب‌های زیبایی‌شناختی و تکنیک‌های آن را شناخت تا شمایلی از پتانسیل موجود در سینمای فیلم کوتاه ایران و استعدادهای خلاق که در فیلمسازان جوان ایرانی وجود دارد، بیشتر آشکار شود.

هم تنوع قصه‌ها و سبب‌ها، هم توجه به درد و رنج آدم‌هایی که کمتر به سینمای بلند ما راه می‌یابند و هم تعدد لوکیشن و جغرافیای اثر که دیگر در فضای شهری پایتخت محدود نمی‌شد؛ از جمله ویژگی‌های خوب این آثار بود که نشان می‌داد اگر دغدغه سینمای بومی داریم، یکی از بهترین آوردگاه‌ها و محل آزمون آن، همین فیلم‌های کوتاه است.

چه ایده‌های ناب که در این آثار به یک فیلم کوتاه اکران می‌کرد. منتهی باتوجه به نابسامانی‌یی که در سانس نمایش آنها وجود داشت، فیلم‌های کوتاه ایرانی از اکران خوبی برخوردار نبودند و همواره انتقاد نسبت به مسأله اکران و نمایش فیلم‌های کوتاه، به غیر از جشنواره‌های سینمایی وجود داشت. این انتقاد، هم‌ازسوی فیلمسازان کوتاه، هم مخاطبان آنها وجود داشته که فرصت تماشای فیلم‌های کوتاه، محدود به جشنواره‌ها شد که موقتی و فصلی است و بسیاری از این آثار از امکان نمایش محروم می‌مانند. به تبع آن، این بحث هم مطرح می‌شود که هزینه‌های مالی و انسانی که برای تولید فیلم کوتاه صرف می‌شود، به واسطه فقدان یا محدودیت‌های



اکران، یک نوع هدردادگی سرمایه فرهنگی و هنری است و فیلم‌های کوتاه صرفاً ماهیت و کارکردی جشنواره‌ای پیدا کرده‌است. بدون شک، مسئولان و سیاستگذاران سینمایی کشور که همواره در شعار بر ساخت سالن‌های مدرن سینمایی تأکید می‌کنند، شایسته است که برنامه‌ای هم برای نمایش فیلم‌های کوتاه داشته باشند. سینمای فیلم کوتاه ما باتوجه به حجم آثاری که در آن تولید می‌شود، هنوز حتی یک سینمای ویژه اکران ندارد. این درحالی‌است که دست‌کم یکی از سالن‌های کوچک پردیس‌های سینمایی را می‌توان به محل ثابت اکران و نمایش فیلم‌های کوتاه تبدیل کرد تا یک پاتوق سینمایی برای علاقه‌مندان فیلم‌های کوتاه داشته باشیم و فیلمسازان این حوزه هم امیدوار باشند که آثارشان توسط مردم و مخاطبان دیده خواهد شد.

همچنین می‌توان در مراکز و نهادهای فرهنگی و هنری مثل خانه سینما، خانه هنرمندان یا حتی انجمن سینمای جوان، سالی را در نظر گرفت که یک‌روز در هفته را به نمایش و حتی نقد و بررسی فیلم‌های کوتاه اختصاص دهد. اکنون این جلسات درباره فیلم‌های مستند و داستانی وجود دارد، اما در ارتباط با فیلم‌های کوتاه یا وجود ندارد یا خیلی کم و محدود است.

فیلم‌های کوتاه سینمای ایران اقبال بلندی دارند، اما اکران‌های کوتاه! این شایسته سینمای رو به رشد ما نیست. تمام پیشرفت‌های بشری و نوآوری‌هایش از یک نقطه یا لحظه شروع شد، اما قصه‌ای طولانی پیدا کرد. در جهان سینمایی امروز، نه تنها از اهمیت و کارکرد فیلم‌های کوتاه کم نشده که بسیاری از آثار درخشان دنیای تصویر، درام و نمایش در عرصه فیلمسازی کوتاه رخ می‌دهد.

حتی به‌جرات می‌توان گفت که در وضعیت کنونی، فیلم کوتاه سینمای ایران جلوتر از فیلم بلند است و در اغلب جشنواره‌های بین‌المللی می‌درخشند. ضمن این که هم در

سینمای جهان و هم در سینمای خودمان، بسیاری از فیلمسازان برجسته -به‌ویژه در میان کارگردان‌های نسل جدید- از دل همین فیلم کوتاه بیرون آمده‌اند.

سعید روستایی و شهرام مکر، دو نمونه از این فیلمسازان مطرح هستند که گرچه سینمای آنها با هم بسیار متفاوت است، اما هر دو از ساخت فیلم کوتاه شروع کرده‌اند. فیلم کوتاه را نباید دست‌کم گرفت. به قول رسول صدرعاملی: «فیلم کوتاه، یک سینمای ارزشمند مستقل است. اگرچه مشکلی نیست از این عرصه وارد سینمای بلند شویم، اما معتمد این نوع سینما که فیلمسازان خوب و مطرحی دارد، برای خود دارای شخصیت مستقلی است.»

۱۰۲

همدل با بیدل

محمدکاظم کاظمی



جوهر آینه

در خراش زخم، عرض رونق دل دیده‌ایم چشمه آینه را جوهر، هجوم سنبل است

به نفع است که اگر هنوز با «جوهر» و اشکال و انواع آن در شعر بیدل آشنا نیستیم، ذهن خود را با این بیت خیلی درگیر نسازیم. در انتهای این یادداشت به آن برمی‌گردیم.

«جوهر» از کلمات پرکاربرد شعر بیدل است و البته کلمه‌ای است که امروز هم ما آن را به کار می‌بریم، به معانی دیگری. معنایی که ما از جوهر دریافت می‌کنیم، همان مرکب نوشتن است و اتفاقاً ما با این معنی بیشتر آشناییم. به نظر می‌رسد که این معنی جدید باشد و حداقل در شعر بیدل به خاطر من نمی‌آید.

در شعر بیدل ما هم جوهر آینه داریم و هم جوهر شمشیر. در هر دو مورد، جوهر چیزی است خلاف انتظار ما. یعنی به خطاهای ظریفی گفته می‌شود که بر اثر تیز کردن شمشیر یا صیقل‌زدن آینه بر لبه شمشیر و سطح آینه ایجاد می‌شود.

این نکته گفتنی است که آینه‌ها در آن زمان بیشتر فلزی بوده و فلز را با صیقل‌زدن براق و قابل بازتاب می‌ساخته‌اند. شبیه به آنچه در ظروف استیل می‌بینیم. و بر اثر این صیقل‌زدن، طبیعتاً خطاهای ظریفی بر روی سطح آینه می‌افتد که آنها را جوهر می‌گفته‌اند. و از همین روی جوهر در شعر بیدل با «خراش» و «خطاهای روی سطح چیزی» تناسب دارد.

حالا برگردیم به بیت ابتدای یادداشت. می‌گوید دل ما که مثل آینه است، وقتی خراش هم بردارد، رونق می‌یابد و تابناک می‌شود؛ مثل آینه‌ای که با وجود جوهرها صیقلی است. حالا البته یک تشبیه دیگر را هم به میان می‌آورد و آن تشبیه آینه به چشمه‌ای است که بر روی آن رشته‌های گل سنبل افتاده است.

تشبیه خطاهای روی آینه به چیزی که روی سطح آب چشمه افتاده باشد غریب است، ولی باز هم در شعر بیدل سابقه دارد و مؤید این برداشت ماست. در این بیت‌ها بیدل جوهر را به رگ برگ گل، نقش حصیر و مژه چشم تشبیه می‌کند. هر سه نیز به اعتبار شکل خطوط جوهر است:

زهی نظاره را از جلوه حسن تو زیورها
رگ برگ گل از عکس تو در آینه، جوهرها
سینه‌صافان را هنر نبود مگر اسباب فقر
جوهر اندر خانه آینه نقش بورباست
بی‌جلوه تو ای چمن‌آرای انتظار
جوهر به چشم آینه مژگان شکسته است

و حالا به یک بیت دیگر از بیدل هم اشاره کنیم که در آن، جوهر آینه به معنایی دیگر آمده است. هرچند در شعر بیدل، آینه‌های فلزی جوهری (صیقل‌زده) داریم، اما آینه شیشه‌ای هم داریم که برای تابناکی، سطح پشت آن را با جیوه و یک ماده محافظ می‌پوشانده‌اند. در اینجا دیگر بحث صیقل‌زدن نیست، بلکه آن جیوه‌ای است که آینه به کمک آن براق شده است:

بیدل، اظهار کمال محو نقصان بوده است
تا شکست آینه، عرض جوهرم آمد به یاد

اینجا جوهر پشت آینه را که در حالت عادی دیده نمی‌شود، در واقع پشت صحنه آینه می‌داند. می‌گوید تا وقتی که آینه سالم بود، فقط تابناکی آن به چشم می‌آمد. ولی وقتی شکست، جوهر آن هم آشکار شد که رنگ و جلوه خاصی ندارد.





نگاهی به رمان «بی کتابی»
نوشته محمدرضا شرفی خوشان
کتابدار پاشی دزد!

محمدرضا حیدرزاده

چه بارها که به خاطر کتاب سیلی خوردم و تنم کبود شد و در انبار حبس شدم. بعضاً پیش می آمد که پدرم به خاطر عجز و لایه و گریه های مادرم، به اصطلاح مهربان می شد، مرا می نشاند در اتاقش و کتابی را که دست گرفته بود، بلند می خواند و وادارم می کرد که گوش بدهم.



با شلوار راه راهش می نشست روی تخته پوست بزرگ و سفیدی که مخصوص خودش بود و تکیه می زد به مخدّه گل بهی و میز کوچک چوب گردویش را که پر بود از قلم نی و قلم فلزی و دوات مختلف و قلم تراش و قط زن استخوانی و کاغذ و نسخه های خطی، کنار می زد و چهارزانو کتاب را مثل نوزاد تازه به دنیا آمده ای، با دست می گرفت روی پاهایش و سرش را خم می کرد و قوزش بالا می آمد و شروع می کرد به خواندن.

من کنار در، نزدیک نعلین هایش، دوزانو لایه می نشستم و دست هایم را می گذاشتم روی زانوهایم و گوش می دادم و گاهی مادرم اگر با سینی چای یا دم کرده گل گاوزبان و اسطوخودوس یا مرزنگوش وحشی، گوشه در را باز می کرد، بلند می شدم و خیلی متین و آهسته، سینی را می گرفتم و می گذاشتم کنار دستش و دوباره برمی گشتم و دوزانو سرجایم می نشستم تا وقتی که خودش بگوید بلند شو برو، یا فرمان بدهد که کوزه آب بیاورم، یا نشانی می داد که بروم از کی کتاب بگیرم، یا کتابی را داخل بچقه می پیچید یا در جعبه می گذاشت که ببرم به کی بدهم، یا بروم کجای بازار نخ ابریشم یا کاغذ یا سریشم بگیرم و برگردم....

رمان «بی کتابی»، نوشته محمدرضا شرفی خوشان، از سوی نشر ادب به بازار آمده است. این کتاب، روایت انسان هایی کتاب باز است. شخصیت اصلی آن هم میرزا یعقوب آنتیکفروش است که شیفته نسخه های خطی و چاپ سنگی کتاب بوده و حاضر است هزینه بالایی برای آنها بپردازد. در این راه او حتی حاضر است از جانش هم بگذرد. نویسنده در این رمان، ماجرای تاریخی را دستمایه خود قرار داده که در دوران قاجار رخ داده است و عموم مردم از آن بی خبرند. مظفرالدین شاه، کتابداری به نام لسان الدوله را به ریاست کتابخانه سلطنتی منصوب می کند، اما او با خیانت در امانت، بخش عظیمی از این میراث غنی، شامل هزاران نسخ نفیس خطی را به فروش می رساند. هر نسخه و اوراقی از نسخ معروف که در موزه های جهان است، مربوط به این دوره است که این فرد از کتابخانه ها خارج کرده است.

ماجرای به توپ بستن مجلس نیز همزمان با این واقعه، از جمله محورهای داستان است. شخصیت اصلی داستان هم دلال کتاب است که در این اثر به کتابسازی، کتابداری و صحافی و برخی هنرهای مرتبط با کتاب مشغول است و مخاطب را با جزئیات تاریخ صنعت کتاب داری آشنا می کند....

«محمدرضا شرفی خوشان»، نویسنده و شاعر و مدرّس ادبیات فارسی، متولد ۱۳۵۷ ورامین است و از وی تاکنون مجموعه داستان «بالای سر آب ها» و رمان های «موهای تو خانه ماهی هاست» و «عاشقی به سبک ون گوگ» و همچنین مجموعه های «از واژه ها تهی» و «نامت را بگذار وسط این شعر» در زمینه شعر منتشر شده است. مجموعه داستان «بالای سر آب ها» برنده کتاب سال دفاع مقدس و کتاب «موهای تو خانه ماهی هاست» برگزیده پنجمین جشنواره داستان انقلاب شده است...



• دکتر احمد کتابی

سعدی و موسیقی

به از روی خوب است آواز خوش
که آن حظ نفس است و این قوت روح
«گلستان سعدی»

قبل از پرداختن به موضوع اصلی این مقاله، بی‌مناسبت نیست به‌طور اجمال، به ارائه تعریفی از موسیقی بپردازیم. موسیقی را «فَنّ ترکیب اصوات به نحوی که به گوش خوشایند باشد» و نیز «معرفت الحان و آنچه التیام الحان بدان بُود و بدان کامل شود» تعریف کرده‌اند. (فرهنگ معین، به نقل از ترجمه نفائس الفنون)

حکایت معارضه عابد متنسک با جوانان نغمه‌خوان

وقتی در سفر حجاز، طایفه‌ای جوانان صاحب‌دل همدم من بود و همقدم. وقت‌ها زمزمه‌ای بکردندی و بی‌تی محققانه بگفتندی و عابدی در سبیل منکر^۱ حال درویشان بود و بی‌خبر از درد ایشان، تا برسیدیم به خیل^۲ بنی‌هلال. کودکی از حی^۳ عرب، به در آمد و آوازی برآورد که مرغ از هوا درآورد. اشتر عابد را بدیدم که به رقص اندر آمد و عابد را بینداخت و برفت. گفتم: ای شیخ! در حیوانی اثر کرد و تو را همچنان تفاوت نمی‌کند!^۴



دانی چه گفت مرا آن بلبل سحری:

«تو خود چه آدمی بی کز عشق بی‌خبری
اُشتر به شعر عرب در حالت است و طرب
گر ذوق نیست تو را کژطبع جانوری»
(گلستان، باب دوم)
در بوستان نیز بر همین معنا تأکید شده است:
نینی شتر بر نوای عرب
که چو نش به رقص اندر آرد طرب؟
شتر را چو شور طرب در سر است
اگر آدمی را نباشد، خسر است!
(باب سوم)

حکایت پدر با پسر درباره سود و زیان‌های سفر و مهاجرت

در بخشی از این مناظره، پدر خطاب به فرزند خود که مشتاق هجرت از وطن است، چنین می‌گوید: «منافع سفر... بی‌شمار است ولیکن مسلم طایفه راست...» سپس به برشمردن گروه‌های مزبور می‌پردازد و درباره چهارمین گروه چنین اظهارنظر می‌کند:
«... چهارم خوش‌آوازی که به حنجره داودی، آب از جریان و مرغ از طیران بازدارد. پس به وسیلت این فضیلت، دل مشتاقان صید کند و ارباب معنی به منادمت^۵ او رغبت نمایند و به انواع، خدمت کنند... سَمْعیِ اِلِیْ حَسَنِ الاغانی
مَنْ ذَا الَّذِیْ جَسَّ المِثانی^۶
چه خوش باشد آهنگ نرم حزین
به گوش حریفان مست صبح^۷
به از روی زیباست آواز خوش
که آن حظ نفس است و این قوت روح
(گلستان، باب سوم)

در آثار سعدی، اعم از منثور و منظوم، شواهدی مشاهده می‌شود که مستقیم یا غیرمستقیم، از دلبستگی وافر این سخنور ذوفنون به موسیقی حکایت می‌کند.

با توجه به شواهد مزبور (که در سطور آینده به تفصیل از آنها یاد خواهد شد)، مهم‌ترین ویژگی‌های دیدگاه سعدی را درباره موسیقی می‌توان به شرح زیر خلاصه کرد:

۱- از نظر سعدی، دلبستگی آدمی به موسیقی، تمایل و علاقه‌ای ذاتی و فطری است که حتی در بعضی حیوانات هم مشاهده می‌شود. بنابراین، مخالفت و مقابله با آن، در واقع به منزله معارضه با طبیعت و فطرت انسان است.

۲- در آثار سعدی، به‌ویژه در بعضی از قصاید و غزلیات عربی وی، از چند نوع آلت موسیقی از جمله: عود، نی، دف، تنبور، چنگ و ... نام برده شده است.

۳- علاقه‌مندی سعدی به موسیقی، بیشتر معطوف به آوازهای خوش و نغمه‌های گوش‌نواز است تا آواهای برخاسته از نواختن آلات موسیقی.

۴- در آثار سعدی، در چندین جا، اصطلاحات متداول در موسیقی ایرانی، نظیر: زیر و بم، پرده عشاق، پرده حسینی، پرده خراسانی، پرده حجاز، لحن حزین و ... یاد شده است.

پس از این ملاحظات کلی، اینک ذیل عنوان‌هایی چند (که از نگارنده است)، به ارائه شواهد مستخرج از آثار منثور و منظوم سعدی که مرتبط به موسیقی است، پرداخته می‌شود.

۱۸۸

از تمام روشنائی‌ها

حمیدرضا شکارسری



خوانش شعری از بابک بهاری

شعر و تردید

«جنازه مردی کنار جاده افتاده است
کلاه می‌کند
شالی مندرس
دکمه‌هایی سیاه
و یک هویج تازه!»

«آلبر کامو» در سطرهایی از رمان طاعون می‌نویسد: «هنر بدون واقعیت هیچ نیست و واقعیت هم بدون هنر، چیز کم ارزشی خواهد بود. هنر عصبانی علیه جهان است و وظیفه خود می‌داند که شکل دیگری به آن بدهد، اما برای عوض کردن جهان باید آن را با شکل فعلی اش رها کرد و رفت. نه انکار مطلق و نه قبول مطلق...».



گویا کامو هنر را وابسته به جهان واقعی می‌داند و به این ترتیب فاصله خود از فرم محض را فاش می‌کند. به هر حال او یک اگزیستانسیالیست است. از سوی دیگر اما هنر را هم آن قدر مستقل می‌بیند که معتقد است حاصل دگرگون کردن جهان واقعی است، نه عیناً خود آن.

به قول کامو: «دنیای تازه ای زاده می‌شود که با دنیای همیشگی فرق دارد، اما در عین حال همان دنیاست. دنیایی خاص اما جهانی». این حالت برزخ وار، مخاطب اثر هنری و شعر را دچار تردید می‌سازد. شخصیت‌ها، اشیاء و پدیده‌های عینی و ذهنی در آثار هنری و اشعار واقعاً چه هستند؟...

شعر «بابک بهاری» در نگاه اول، پلیسی وار نگاهی انداخته است به صحنه جرم. صحنه‌ای با شواهد جرم بسیار! این صحنه عیناً بازسازی دنیایی واقعی است. در ادامه خوانش اما مخاطب با ظرافت نشانه‌شناسانه شواهد جرم این صحنه هم مواجه می‌شود.

یک برخورد ذهنی که البته برای تمام خوانندگان رخ نمی‌دهد. خوانندگانی به ظرفیت نشانه‌شناسانه کلمات اشراف می‌یابند که صحنه دیگری را هم تداعی کنند. صحنه یک آدم برفی آب شده!

آقای بهاری خود کدام صحنه را در نظر داشته است؟... پاسخ این سؤال هیچ اهمیتی ندارد. این خوانش و تاویل مخاطب است که مهم و بالارزش است و شاعر ما نیز پس از انتشار این شعر، کسی جز یک خواننده نیست. او شباهتی میان دو صحنه را کشف کرده است، اما این چه اهمیتی دارد اگر خواننده آن را دریابد؟

در واقع، خواننده با او به مشارکت پرداخته است تا متن به شعریت برسد، و گر نه متن به گزارشی ساده و واقعی تنزل می‌کرد. «بهاری» با هم‌تراز ساختن جنازه واقعی انسان با یک آدم برفی آب شده، بر بی ارزشی زندگی انسانی در این روزگار اشاره می‌کند. اما حتی اگر این پیام انسانی هم نبود، شعر با ایجاد رابطه میان دو صحنه بی ارتباط با یکدیگر و به وجود آوردن تردید نزد خوانندگان، به هویت هنری خود رسیده بود.

۱- هویج تازه، بابک بهاری، نشر مهبستان، ۱۳۹۸، ص ۱۹

نگاهی به دفتر شعر «از آدمی که درد جنون دارد»، سروده رحمت رسولی مقدم



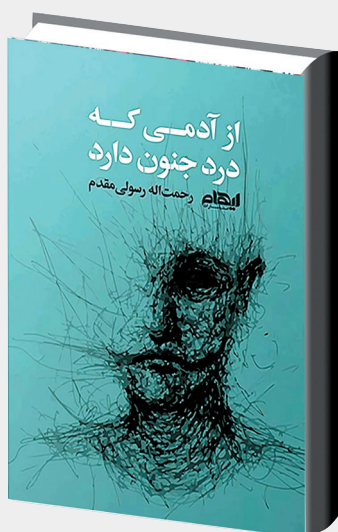
• دکتر ارمان بهاروند
شاعر و منتقد ادبی

مهاجرت به شعر

«نقص به نحو احسن من هست و ما همه / یک مشت نقص تازه به دوران رسیده‌ایم / باید برای نیل به چیزی که نیستیم / از آسمان برای من الگو بیابود...»

شعر رحمت رسولی‌مقدم، در طول متن اتفاق می‌افتد و آن شور و شیدایی، از به هم پیوستن جزایر معنایی و مهارتی خلق می‌شود. باید در هر لحظه از مرور یافته‌هایش منتظر فواره‌ای غیرقابل پیش‌بینی بود که توان ادامه متن و معاشقه با اثر را ممکن می‌کند. مخاطب شعر رحمت، خود را نه در یک فضای موهوم تخیلی که در واقعیاتی حس می‌کند که رنگ معاصرت بر آن افزوده شده است. معاصرت شکلی و معنایی، وجه متمایز شاعرانی است که پادر گذشته و چشم به امروز و دل به فردا دارند. رحمت در آغاز این متمایز نویسی و معاصرت‌بینی است و هر چه که پا پیش‌تر گذاشته است، بیشتر شبیه خودش شده است. این سهم کمی نیست: «و تو پرند بی آشیانه‌ای باشی / که از مسیر درندشت شعر می‌گذری / و من درنده‌ی برنامه‌ریز نقشه‌کشی / که در مسیر عبور تو دام بگذارم...»

در این چشم‌روشنی اگر بخواهم او را به مراقبتی هم توصیه کنم، مراقبت از مرگ مکانیکی متن است. این که مکانیسم مستقر در ذهن و دست او متوقف باقی بماند و به تکرار برسد و توسعه نیابد. آن «آن شاعرانه» نباید قربانی متمایز نویسی شود که مخاطب توأمان مجذوب این و آن شعر اوست: «به جزء جزء تو دانای کل نمی‌گویند / به بو که عطر شود، بوی گل نمی‌گویند / به غیرقابل برگشت پل نمی‌گویند / که واژه را به دو معنای خود نگه داریم...».



اما این نارامی و غرابت در ادامه نوشتن‌های او به قدری صیق می‌خورد که مخاطب از آن سود ببرد و به نفع شاعر شکل بگیرد. جهان شخصی او معجونی از جهان زیسته شعر فارسی، بدایع و بدعت‌های چند دهه اخیر و شوریدگی‌های فردی اوست.

علائم آن جهانی و این جهانی را به وفور می‌توان در شعر او مرور کرد و این نکته را می‌توان دوباره یادآور شد که جهان‌داشتن یعنی خلاصی از بند عادات و آداب زیسته و شأن و شوکت بخشیدن به جهانی که در آنیم.

در این دو نمونه از یک شعر، این خلق جهان به خوبی مشهود است:

«مریم تصدقت بشوم من در این شرنگ! / تا دکترا به من بزند سوزن و سرنگ / تا تب که می‌کنی بگذارند بی‌درنگ / تب‌سنج را به جای تو زیر زبان من»

«مریم! قسم نمی‌خورم اما به اسم تو / هر چیز و هر چه می‌شکند جز طلسم تو / من از تجسم تو رسیدم به جسم تو / تو از کجا رسیده به دست روان من؟!...»

این که او می‌تواند با خطرپذیری، سرنگ و تب‌سنج و دکتر را از جهان زیسته خود احضار کند، به نحوی که منافع شعری او به خطر نیفتد و توأمان مشخصه‌ای برای متن او محسوب شود، نه صرفاً دست کار آشنایی او با فنون شعر و معماری متن که به اعتقاد من بیشتر به دلیل اصرار او به زیستن در جهان خویش است و بدین اعتبار، رنج خلق این جهان را هم به دوش می‌کشد.

از شعر خود او گواه بگیرم: «که بگویم «نشد» نداریم و / از محالات رخ دهنده شوم».

«در عشق ورزشی است که در هر دو نیمه‌اش / جای هزینه کردن بیم است و بیمه‌اش / ما ریسک کرده‌ایم و زمان جریمه‌اش / نسبت به ما چه در دل داور گذشته است...»

جهان او متولد فلسفه خودبودگی است و نمی‌ترسد اگر نقص فهم خود را یادآوری کند و برای این شوریدگی، به جست‌وجو ادامه دهد و یافته و نیافته، به زانوانش پناه ببرد:

«از راه راست، پیچ و خمی می‌گذشت که / مجبور بود درک کند صاف و صوف را / مجبور بود در سر پا ایستادگی / از خستگی پناه به زانو بیآورد...»

و جسورانه، تکمیل جهان خویش را آرزومند باشد و مخاطب را در این ناتمامی شریک کند:

چنارعلی احمد؛ شاعری کرد زبان



۱) ای کاش همه آنها می‌بینند
«من» بودم و همه آنها می‌بینند که دور و بر من هستند، «تو»

۲) صد سال هم عمر کنم
بی تو هیچ نزیسته‌ام

اخیراً مجموعه شعر «ای کاش زندگی شبیه تو بود»، سروده «چنار علی احمد»، شاعر ۴۸ ساله عراقی با ترجمه «سعید فلاحی» (زانا کوردستانی) توسط نشر هرمز منتشر شده است. خانم چنار علی احمد، زاده و مقیم سلیمانیه عراق است. در این فرصت شاعرانه، چند شعر از این شاعر کرد زبان را مرور می‌کنیم:

۳) نگاهت کافی‌ست

تا فریاد برآورم:

لا شریک لک!



از فرمایشات ما!

در باب فراموشی!

رضا رفیع

فراموشم مکن تا می‌توانی!

در نشست قبلی عرض کردم که در نوع فراموشی‌های جسمی و مغزی که در سنین کهنسالی اتفاق می‌افتد، تقصیری متوجه شخص آلزایمری نیست. اما گونه‌های دیگری از فراموشی هم در طول حیات انسان هست که تا حدودی اختیاری و انتخابی و گاه مصلحتی است. عین این که آدم در خصوص پس دادن بدی‌اش، عمداً خودش را به فراموشی بزند. اصلاً نه انگار که پولی قرض گرفته است.



چندی پیش که فراموش کردم دقیقاً کی بود، داشتم در اینترنت راجع به طنزهایی در راستای آلزایمر تحقیق و پژوهش می‌کردم. ناگه چشمم خورد به مطلبی با عنوان «واکسن فراموشی و فواید آن» که قلمش تا حدودی برایم آشنا بود و هر چه جلوتر می‌رفتم، کلمات و عبارات برایم آشنا تر می‌شدند. تا این که رسیدم به پایان مطلب و دیدم زیرش نوشته: رضا رفیع!

در اینجا بد نیست که از باب خالی نبودن عریضه، آن را عیناً نقل کنم. بی‌ربط به موضوع مورد بحث نیست. نوشته بودم که: «فراموشی بد چیزی است. کلاس بالاها به آن «آلزایمر» هم می‌گویند. لامصب اگر شدت پیدا کند، پدر صاحب بچه را در می‌آورد. کاری می‌کند که اسم خودش هم یادش برود و احیاناً به گربه دم خانه‌شان بگوید منیزه! مثال عرض کردیم. به کسی برنخور: چون در مثل مناقشه نیست. گاهی فقط مختصری قهر و دعوا هست!...

البته فراموشی به مقدار کمش بد نیست و بلکه لازم هم هست. اگر نبود که وایلا بود. یک فقره اش را شاعر در مورد فراموشی و نسیان مختص ایام کهنسالی مثال زده و از بابت آن خدا را شدیدالحن شکر گفته. خودتان شخصا ملاحظه بفرمایید:

غم ایام جوانی جگرم خون می‌کرد

خوب شد پیر شدم کم کم و نسیان آمد

تا فراموش نکردم، یادآوری نمایم که «نسیان» با «نسیان»، زمین تا هوا تفاوت ماهوی دارد و اصلاً نیز هم خانواده نیستند. اولی به جبر گذر روزگار لا کردار سوار آدم می‌شود؛ در حالی که دومی را انسان با اختیار کامل خودش سوار می‌شود. بخصوص بعضی از اقشار جامعه که کشته مرده خودروی نسیان اند. خصوصاً نسیان آبی! باز تا یادم نرفته بگویم که یک معنای ثانوی هم برای «نسیان» گفته اند که عبارت از ابر باران زای بهاری باشد. این اضافات و تکمله‌ها را می‌خواستم در مجالی دیگر که جاش باشد توضیح بدهم؛ اما چون شدیداً فراموشکارم، دم را غنیمت شمردم که فردای این حافظه اعتمادی نیست. حافظه جانی هم که نمی‌خورد بد صاحب!

به هر حال خوشحالم که پژوهشگران مرکز پزشکی دانشگاه تگزاس امریکای جهانخوار فراموشکار، چند وقت پیش که یادم رفته دقیقاً کی بود؛ در یک کنفرانس خبری که در خاطرم نیست کجا بوده، از تولید آزمایشی واکسن پیشگیری از فراموشی خبر دادند و موجبات خوشحالی زائدالوصف بسیاری از مردم و مسؤولان فراموشکار را باعث شدند. به هر حال، هیچکس دوست ندارد فراموش کند یا فراموش شود. اگر دوست داشتند که از همان دوران دبستان در کارت پستال‌های نوروزی برای همدیگر نمی‌نوشتند: «کل سرخ و سفید و ارغوانی/ فراموشم نکن تا می‌توانی»؛ که عموماً نیز چون نمی‌توانستند، بعد از مدتی فراموش می‌کردند. خصوصاً اگر به جاه و منصبی می‌رسیدند و اصطلاحاً برای خودشان کسی می‌شدند که دیگر هیئات!...



ناصر جوادی

بیسائو در منجلاب کم‌کاری

ساعت ۸ تا ۹: چک کردن سایت ورزش سه و دیدن خلاصه بازی استقلال خوزستان و خیبر خرم آباد.

لازم به ذکر است که بینه بیسائو هم برای خودش سایت ورزش سه، استقلال خوزستان و خیبر خرم آباد دارد. و این اسامی هیچ ارتباطی با سایت و تیم های فوتبال ما نداشته و صرفاً یک مشابهت اسمی است. نشون به آن نشون که شعار تماشاگران آنها در استادیوم، کاملاً با ما فرق می‌کند. مثلاً هواداران خیبر خرم آباد بیسائو برای تشویق تیم شان می‌گویند: «یالاش کو، اولاش کو، خیبر سیلا سیلاش کو».

ساعت ۹ تا ۱۰: وصل شدن به وایفای اداره و به اصطلاح علمی «چریدن در اینستاگرام» جهت به روز رسانی اطلاعات عمومی، آموزش ضمن خدمت و دسترسی به آخرین یافته‌های علمی از پیج صدف طاهریان و خواهران کاردشیان.



ساعت ۱۰ تا ۱۱: کارمندان وظیفه شناس بینه بیسائو، این یک ساعت از برنامه روزانه شان را صرفاً به خدمت رسانی به ارباب رجوع و انجام امور محوله اختصاص داده و هیچ برنامه‌ریزی دیگری برای این ساعت ندارند. ولی از آنجایی که سیستم قطع است، از روی اکراه و ناچاری مجبور می‌شوند به سراغ پاستور بازی با کامپیوتر بروند.

با توجه به این که مخاطب ایرانی با اصطلاح «سیستم قطع است» آشنایی ندارد، لازم به توضیح است که به حالتی که ارتباط یک اداره با ادارات بالا دستی قطع می‌شود، می‌گویند سیستم قطع است. این حالت روزی چند بار در این ادارات اتفاق می‌افتد. در واقع، کلا در ادارات بیسائو سیستم قطع است، مگر این که خلافت ثابت شود.

هشدار: هرگونه مشابهت اسمی، فرهنگی، رفتاری در این متن یا ایران و مردمانش، کاملاً اتفاقی است و همانگونه که نویسنده گردن نمی‌گیرد شما هم به دل نگیرید.

اخیراً کشوری با نام «بینه بیسائو» در حوالی گینه بیسائو کشف شده که تا کنون از ثبت نام رسمی در سازمان ملل خودداری کرده و مختصات دقیق جغرافیایی اش را هم به جایی و کسی اعلام نکرده است. سازمان های بین المللی وجود چنین کشوری را از اساس رد می‌کنند و آن را زائیده ذهن مریض طنز پردازها می‌دانند. اما به جان دبیرکل سازمان ملل، چنین کشوری واقعاً وجود دارد. من خودم آنجا را دیده‌ام و آنچه روایت می‌کنم، حاصل دیده های خودم است.

یکی از عجایب بینه بیسائو، فرهنگ کار در این کشور است که موضوع این متن به آن اختصاص داده شده. آمارهای منتشر شده در مورد این کشور نشان می‌دهد که ساعت مفید کار کارمندان در این کشور، هفته ای بین ۷ تا ۱۱ ساعت است و کارمندان در این کشور، رسماً به اصطلاح علمی «بسته اند به درخت». حق دارید چشمتان را گرد کنید و از شدت تعجب به اصلاح علمی «افتر شیو» شوید.

با توجه به این که آمار کار مفید در کشور ما ۴۴ از ۴۴ است و کارمندان هر هفته تا بیخ ۴۴ ساعت را کار مفید نکنند، آرام نمی‌گیرند؛ هیچ رقمه نمی‌توانیم باور کنیم که کارمندان در بیسائو تا این اندازه دچار به اصطلاح علمی «انبساط باطن» شده باشند. برای درک بهتر شرایط این کشور، نگاهی داریم به برنامه کاری یک روز کارمندان در این کشور.

برنامه روزانه کارمندان مرد بینه بیسائو

ساعت ۷ صبح: حضور به موقع در محل کار. البته در این مهم توصیه پذیر نبودن دستگاه حضور و غیاب انگشتی هم بی‌تأثیر نیست. اتفاقی که باعث شده کارمندان بینه بیسائو نسبت به این دستگاه‌ها کینه به دل بگیرند و اگر ترس از دوربین مدار بسته نبود، پنج انگشت شان را به اصطلاح علمی «تا آرنج» تقدیم دستگاه می‌کردند.

ساعت ۷:۱۵ تا ۸: جبران کسری خواب پشت میز با هدف سر حال شدن و خدمات رسانی بهتر به ارباب رجوع. معمولاً قبل از چرت زدن، برای در امان ماندن از شر نوتیف و جدان، یک جمله را با خود زمزمه می‌کنند: «یه ربع بخوابم، بعد تا ظهر فقط کار، کار، کار...».

تبسم و تفکر



سحر عجمی

* متولد ۱۳۵۸ تهران

* فارغ التحصیل طراحی صحنه و لباس تئاتر از دانشگاه هنر تهران

* فعالیت در زمینه کاریکاتور از ۱۳۷۹

* شرکت در جشنواره ها و نمایشگاه های داخلی و خارجی کاریکاتور

* همکاری با روزنامه ها و نشریات



چهل سال پیش در همین روز

تمامی مطالب از روزنامه اطلاعات روز سه‌شنبه ۸ آبان ماه ۱۳۶۳ (برابر با ۵ صفر ۱۴۰۵، ۳۰ اکتبر ۱۹۸۴) نقل شده است.

خانواده‌های اسرا و مفقودین خواستار روشن شدن سر نوشت فرزندان خود در عراق شدند

بیش از ۵۰۰ تن خانواده‌های اسرا و مفقودین ایرانی صبح دیروز به نمایندگی از سوی کلیه خانواده‌های اسرا و مفقودین سراسر کشور با تحصن در مقابل دفتر نمایندگی صلیب سرخ جهانی در تهران ضمن محکوم کردن جنایات رژیم عراق در رفتار غیرانسانی با اسرای ایرانی خواستار مشخص شدن سر نوشت ده هزار تن از مفقودین و دیدار از فرزندان اسیر عزیز خود در عراق شدند.

نماینده این گروه تاکید کرد که کلیه خانواده‌های اسرا و مفقودین ایرانی آمادگی دارند تا جهت ملاقات با عزیزان خود به عراق عزیمت کنند. لذا از صلیب سرخ جهانی می‌خواهند تا با بیطرفی کامل رژیم عراق را تحت فشار قرار دهد و ترتیب دیدار با فرزندان را فراهم کند.

عکاس خبرگزاری جمهوری اسلامی به شهادت رسید

این بار همراه کاروان شهیدان عملیات غرورآفرین میمک برادرمان داریوش گودرزی کیا خبرنگار عکاس خبرگزاری جمهوری اسلامی نیز بخون نشست او که لحظه لحظه حماسه‌های رزمندگان اسلام در شکست حصر آبادان، فتح بستان، آزادسازی خرمشهر و عملیات طریق القدس، بیت المقدس، محرم مسلم ابن عقیل، رمضان والفجرها و خیبر را با دوربین خود به تصویر می‌کشید و دوشادوش عزیزان رزمنده لحظه‌های پیروزی‌ها و شهادت‌هایشان را به ثبت می‌رساند، این بار به آرزوی دیرین خویش رسید و قامت رسایش در خون پاک ایشان طلوع کرد و بدین طریق به محبوب خویش ملحق شد.

بیش از ده هزار نفر از فریب‌خوردگان گروهک‌های

ملحدان نامه دریافت داشته‌اند

تبریز - بعد از عملیات پیروزمندانه قال آل محمد در خرداد ماه امسال تاکنون بیش از ۲ هزار نفر از فریب‌خوردگان گروهک‌های ملحد به نیروهای اسلام مراجعه و امان‌نامه دریافت داشته‌اند که در بین این عده تعدادی از سران ضد انقلاب نیز وجود دارد. حجت‌السلام صادقی سرپرست دایره عقیدتی سیاسی نواحی ژاندارمری استان‌های آذربایجان شرقی و غربی و مسئول دایره عقیدتی سیاسی قرارگاه حمزه سیدالشهدا در گفتگویی ضمن اعلام مطلب فوق به تشریح اهداف توطئه‌های ابرقدرت‌ها در منطقه کردستان پرداخت و با شمردن جنایات ضد انقلابیون در این منطقه گفت: عملیاتی که در سال جاری تحت فرماندهی قرارگاه حمزه سیدالشهدا در محورهای مختلف منطقه کردستان و آذربایجان غربی انجام شد، کمر ضد انقلاب را شکست. به طوری که آنها بالاجبار اکثر کارهای تشکیلاتی خود را به داخل خاک عراق انتقال دادند.

«تورم» مولود منحوس سرمایه‌داری است

سرویس اقتصادی - دومین جلسه از سری جلسات بررسی‌های مسائل اقتصادی که از سوی انجمن اسلامی و جهاد دانشگاهی دانشکده علوم اقتصادی و سیاسی دانشگاه شهید بهشتی برگزار می‌شود بعدازظهر پیرروز در محل دانشکده علوم اقتصادی و سیاسی دانشگاه شهید بهشتی تشکیل شد. در این جلسه همانند جلسه قبل و بر طبق برنامه کلی اعلام شده در مورد مساله تورم و نظرات مختلفی که در رابطه با آن مطرح است بحث و گفتگو شد. به گزارش خبرنگار اقتصادی اطلاعات در این جلسه برادر ذاکری یکی از اعضای انجمن اسلامی دانشجویان دانشکده اقتصادی و علوم سیاسی در رابطه با مبانی تئوریک تورم سخنانی را ایراد کرد و در پایان به سوالات حاضرین پاسخ داد. وی در ادامه افزود: بی‌گمان تورم به سبک امروز را که علیرغم ارتباط محم با جنگ‌ها و درگیری‌ها، کاملاً مستقل از آن نیز عمل می‌کند و تمامی جهان را دستخوش تهاجمات خویش ساخته است می‌توان مولود منحوس نظام سرمایه‌داری دانست.

قاب امروز



تهران - آیین بین‌المللی «ورزش ملی، وفاق ملی» - عکس: نگین همت‌زاده / ایسنا

سرایه

پند بزرگان

بر ما رقم خطا پرستی همه هست

ناکامی عشق و تنگدستی همه هست

با این همه در میانه مقصود تویی

جای گله نیست، چون تو هستی همه هست

اثیرالدین اخسیکتی

اگر تو ثروتمند باشی، سرما یک نوع تفریح می‌شود تا پالتو پوست بخری، خودت را گرم کنی و به اسکی بروی... اگر فقیر باشی برعکس، سرما بدبختی می‌شود و آن وقت یاد می‌گیری که حتی از زیبایی یک منظره زیر برف متنفر باشی.

اوریا نا فالاجی

امروز در تاریخ

ضیافت لندن برای جلب موافقت احمدشاه

احمدشاه قاجار، که به عادت سلاطین قاجاریه به سفر اروپا رفته بود، از هفتم تا دهم آبان ماه ۱۲۹۸ در لندن مورد پذیرایی بی‌سابقه مقامات تراز اول انگلستان قرار گرفت و دلیل آن امضای قرارداد نهم آگوست ۱۹۱۹ دولت انگلستان با وثوق الدوله، رئیس‌الوزراء وقت بود و انگلیسی‌ها می‌خواستند تأیید این قرارداد را در ضیافت‌های رسمی لندن از زبان سلطان احمدشاه بیرون بکشند.

مراسم باشکوه بزرگداشت مولوی در تهران

هشتم آبان سال ۱۳۳۶، مراسم یاد بود مولوی، صوفی بزرگ و شاعر عارف، با شکوه تمام در تهران برگزار شد. مولانا جلال‌الدین محمد، متخلص به مولوی، صاحب مثنوی، سال ۵۸۶ خورشیدی در ناحیه وحش از ایالت بلخ خراسان به دنیا آمد و سال ۶۵۲ خورشیدی در قونیه درگذشت. در پی تعرض مغول به منطقه فرارود، خانواده مولانا جلال‌الدین به جنوب و سپس غرب ایران و بغداد مهاجرت کرد. مولانا سرانجام در قونیه مستقر شد و به همین جهت به رومی نیز معروف شده است.

پدر اتمی هند

دکتر «اچ. جهانگیر بابا»، دانشمند ایرانی تبار اتمی هند، سی‌ام اکتبر ۱۹۰۹ در یک خانواده پارسی در شهر بمبئی به دنیا آمد. وی که تحصیل کرده انگلستان در دانش فیزیک بود، در دوران تحصیل موفق به کشف قسمت‌های نامکشف اشعه اتمی شده بود. دکتر بابا که پیش از نخستین آزمایش اتمی آمریکا به طرز ساخت سلاح اتمی پی برده بود پس از تأمین استقلال هند، نهر، نخست‌وزیر این کشور را به تدریج وادار به قبول طرح خود کرد که هند باید در علم و تکنولوژی استقلال کامل داشته باشد.

www.iranianshistoryonthistoday.com

۲۹۵۲

سودوکو *

۹	۳	۸	۶				۴
		۲					۱
۸	۱	۶					
۳			۴	۸			
			۲	۷			۸
					۴	۸	۷
			۳		۵		
۷					۲		۹
۴			۵	۷			

غلامحسین باغبان

طراح جدول

۲۹۵۲

پاسخ *

۳	۵	۱	۹	۷	۲	۶	۴	۸
۶	۴	۸	۳	۵	۱	۹	۷	۲
۹	۷	۲	۶	۴	۸	۳	۵	۱
۱	۳	۵	۲	۸	۹	۷	۶	۴
۷	۹	۶	۱	۳	۴	۲	۸	۵
۲	۸	۴	۵	۶	۷	۱	۳	۹
۴	۱	۳	۷	۲	۵	۸	۹	۶
۵	۶	۹	۸	۱	۳	۴	۲	۷
۸	۲	۷	۴	۹	۶	۵	۱	۳

۶۴۶۶

شرح دومتن *

تابلوی از کارهای نیک و ماندگار	غارت خودمانی	فشفشه	دودل	اختراع برادران
ون کوک	ترمز چهار چار	رویداد	جزیره کوچک	رایت
ش			آغاز سیر و سیاحت	
آن سوی جایی	فیلم مجید			
چینی فرنگی	پایبخت چین			
		درون پر کن	لغزنده	پ
		پیکار		
چ		آرام یافتن		
نوکر		نوشابه گازدار قدیم		
کاهش قیمت		گروه ورزشی		
ن	گوسفند ماده		بدنیا آوردن	
کلام معتبر	فرستادن، اعزام			
بالای فرنگی				
طرح نشانگر				
در گرفتاری				
نیکو				
م				
نژاد هندو				
اروپایی				
به دنیا آمده				
م				